

# کلید مثنوی

شرح  
مثنوی معنوی  
مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی  
(مولوی)

حکیم‌الأمّت مولانا اشرف‌علی تهانوی / ترجمه: صلاح‌الدین محمد شهنوازی

اشاره: مثنوی معنوی، اثر ماندگار و شاهکار ادبی - عرفانی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی، کتابی آشنا برای بیشتر مردم ایران و جهان است. در بارگاه محتشم این کاخ بلند عرفانی و پادشاه پرجلالت آن، کسان بسیاری بار یافته، لبریز از فضایل و معارف شده و به دیگران فیض رسانده‌اند. یکی از نشانه‌های اهمّیت و تأثیرگذاری این اثر گران‌مایه، وجود شرح‌ها، تلخیص‌ها و ترجمه‌های بسیاری است که به زبان‌های مختلف و در سرزمین‌های متفاوت، طی دهه‌ها و سده‌های پس از انتشار مثنوی معنوی، تدوین شده‌اند. یکی از این شرح‌ها که در نوع خود بی‌بدیل، و در شبه‌قاره هند از جایگاه ممتازی برخوردار است، «کلید مثنوی» اثر علامه دوران، عارف و اصل، مربّی کامل، محقق نامدار، حکیم‌الأمّت مولانا اشرف‌علی تهانوی است که به زبان اردو انتشار یافته، و بسیاری را شیفته و دلدادۀ خود کرده است تا آن‌جا که شاعر مشرق‌زمین علامه محمّد اقبال لاهوری در جایی گفته است: «من در تفسیر مثنوی معنوی، مقلد و دنباله‌رو مولانا اشرف‌علی تهانوی هستم».

(کاشمیری، شورش؛ فیضان اقبال؛ ص ۲۴۲، ۱۹۹۸)

به امید پروردگار سیحان، قصد داریم از این شماره ندای اسلام، در صفحه‌ای جدید با عنوان «ادب و عرفان»، ترجمه این اثر گران‌سنگ را، به قلم فاضل ارجمند جناب آقای صلاح‌الدین محمد شهنوازی که دانش‌آموخته مدارس علوم دینی و دانشجوی فوق‌لیسانس زبان و ادبیات فارسی است، تقدیم مثنوی‌دوستان و خوانندگان عزیز و فرهیخته‌مان کنیم؛ ان‌شاءالله که برای همگان مایه خیر و برکت باشد.



که می‌توان از درد اشتیاق برایش سخن گفت. ممکن است از «سینه»، سینه شخص دیگری و یا سینه خود مولانا مراد باشد؛ در هر حال، منظور این است که از آه و ناله من کسی تصوّر نکند که از این غم و درد، تنگدل و بیزارم؛ هرگز چنین نیست! برعکس آرزوی من این است که جگر از درد فراق، بیش از این پاره پاره گردد تا درد اشتیاق بیشتر، و سخن گفتن از آن طولانی‌تر شود؛ زیرا عاشق از درد عشق، لذت خاصی احساس می‌کند و نمی‌خواهد این حالت لذت‌بخش از دستش برود.

### هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

در این بیت علت شکایت و حکایت «نی» بیان شده است. یعنی شخصی که از اصل و مبدأ خود دور افتاده است، سرانجام به تکاپو می‌افتد و روزگار وصل و خرمی و شادکامی را می‌جوید. من نیز از آن‌جایی که از عالم ارواح جدا شده و صفاتی را که در آن‌جا داشته‌ام، از دست داده‌ام، مجدداً به تکاپو افتاده‌ام تا به همان باغ و بهار دست یابم.

### من به هر جمعیتی نالان شدم جفت خوش‌حالان و بدحالان شدم هر کسی از ظنّ خود شد یار من وز درون من نجست اسرار من

سوز و گداز عاشق و طالب حق بر دیگران تأثیر می‌گذارد، اما اکثر مردم به کنه و حقیقت سوز و گداز او پی نمی‌برند. عده‌ای با نگاهی سطحی تصوّر می‌کنند که این شخص گرفتار رنج و مصیبتی شده است. عده‌ای دیگر کمی عمیق‌تر می‌اندیشند و او را با خود قیاس می‌کنند و می‌گویند: درد و مصیبتی که او بدان مبتلاست، از جنس دردها و مصیبت‌هایی

### کز نیستان تا مرا بریده‌اند از نفیرم مرد وزن نالیده‌اند

وقتی مولانا «نی» را به روح تشبیه کرد، تعبیر نیستان برای عالم ارواح، تعبیر است بسیار زیبا. یعنی وقتی مرا از عالم ارواح جدا کرده و به عالم ناسوت آوردند، آن صفات حمیده نیز از من جدا شدند؛ از این رو در فراقشان بی‌وقفه گریه و ناله می‌کنم، به‌گونه‌ای که هر کس ناله و شیون مرا بشنود و این حالت زار مرا ببیند، جگرش پاره پاره می‌شود. این حقیقت آشکاری است که درد و اندوه انسان‌های دردمند قطعاً بر دیگران تأثیر می‌گذارد، پس جای شگفتی نیست که آنها نیز احساس درد و اندوه کنند و با انسان دردمند (مولانا) هم‌نوا شوند. مقصود مولانا از زن و مرد در این بیت اینای زمانه‌اند.

### سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

هر چند اکثر مردم از درد انسان دردمند متأثر می‌شوند، اما برخی چنان سنگدل‌اند که قلبشان هیچ وقت تحت تأثیر چیزی قرار نمی‌گیرد، بلکه انسان دردمند را انسانی ریاکار و نیرنگ باز تصوّر می‌کنند. در این بیت از زبان «نی» به آنها گفته شده است که شما حال انسان دردمند را درک نمی‌کنید، چون هیچ وقت به درد فراق و آتش هجران مبتلا نشده‌اید و مژه چنین غم‌جان‌سوزی را نچشیده‌اید. برای درک غم فراق سینه‌ای باید که خودش از رنج فراق پاره پاره شده باشد، آن‌گاه است

### بشنو از نی چون حکایت می‌کند وز جدایی‌ها شکایت می‌کند<sup>(۱)</sup>

مقصود مولانا از «نی»، روح انسان است. روح انسان در عالم ارواح (عالم ملکوت) سرشار از محبت خالق و غرق در معرفت حق بود. وقتی با عالم اجسام (عالم ناسوت) ارتباط پیدا کرد، صفات جسمانی از قبیل شهوت و غضب بر او غلبه یافت و در صفات روحانی او از قبیل محبت، معرفت و... تنزل آغاز شد. در این میان هرگاه بر اثر جذب و کششی از عالم غیب، یا مصاحبت انسان کاملی و یا بنا بر نشانه‌ای و با ذوق شخصی به یاد گذشته‌اش افتاد و به کمبودهای پدید آمده در آنها پی برد، بسیار اندوهگین شد و با زبان قال یا حال، اندوه و تأسف خود را آشکار کرد. مولانا این اظهار اندوه را به حکایت تعبیر می‌کند و چون این حکایت و اظهار تأسف توأم با آه و ناله و غم و اندوه است، آن را به نی تشبیه می‌کند. از طرفی، صفات حمیده روح زیاداند، از قبیل محبت، معرفت، ذکر دائم و... و در همه خلل ایجاد شده است، وقتی به تک تک آنها می‌اندیشد و این‌که در هر یکی از آنها نقایصی پدید آمده و از حالت اصلی خود فاصله گرفته‌اند، بر جدایی و دوری از یکایک آنها پریشان و اندوهگین می‌شود، به همین سبب نه از یک جدایی بلکه از جدایی‌های بسیاری شکایت

۱- گاه این سؤال مطرح می‌شود که چرا مولانا رومی کتابش را با حمد خدا و درود بر پیامبر آغاز نکرده است؟ این سؤال اساسی ندارد؛ زیرا برای آغاز اموری از این قبیل، حمد و درود منحصر به نگارش نیست، بلکه بر زبان آوردن آن نیز کفایت می‌کند. همان‌گونه که در آغاز دیگر کارها به زبان آوردن «بسم الله...» معمول است و هیچ کس برای آغاز کاری «بسم الله...» را نمی‌نویسد. [مؤلف]



به «آتش»، و مناسبتش با «باد و می» به «جوشش» تعبیر کرد.

### نی حریف هر که از یاری برید

#### پرده‌هایش پرده‌های ما درید

حریف، به رقیب انسان در یک حرفه گفته می‌شود؛ گاهی این رقیب دوست است و گاهی دشمن، لذا بر هر دو اطلاق می‌شود؛ ولی در این بیت به معنای دوست است. در این‌جا مولانا مضمون بیت قبل «لیک چشم و گوش را آن نور نیست» را تکرار می‌کند و می‌گوید: «نی» با کسی مشابهت و تناسب پیدا می‌کند که با درد فراق یار و جدایی از محبوب مواجه شده باشد. چنین شخصی حقیقت درد و اندوه «نی» را درمی‌یابد. در ادامه مولانا به بیان حالات خود می‌پردازد و می‌گوید: از آن‌جایی که ما هم مبتلای فراق محبوب هستیم، ناله‌های سوزناک «نی» بر ما تأثیر گذاشت و پرده‌های غفلت و سستی‌ای را که مقام طلب را پوشانده بودند، برداشت و بار دیگر طلب حق در وجود ما زنده گشت. در اصطلاح موسیقی به شکافی که آواز «نی» از آن‌جا بیرون می‌آید نیز پرده می‌گویند؛ ولی در این‌جا مجازاً بر نغمه‌ها و ناله‌های آتشی که از آن بیرون می‌آید، حمل می‌شود. مولانا با استفاده از صنایع ادبی در مصرع دوم واژه پرده را تکرار کرده، ولی از هر یک معنای متفاوتی مراد گرفته است.

### همچونی زهری و تریاقی که دید؟

#### همچونی دمساز و مشتاقی که دید؟

در ابیات پیشین، تأثیر نغمه و ناله «نی» بیان شد، مبنی بر این‌که غفلت به وسیله آن از بین می‌رود و گرمای طلب به وجود می‌آید؛ اما برای رفع غفلت، کم کردن شهوات لازم است و تقلیل شهوات بر نفس ناگوار می‌گذرد ولی برای روح غذای خوشگوار فراهم می‌سازد. به همین دلیل مولانا فرمود: نی برای نفس، به منزله زهر کشنده، و برای روح به منزله پادزهر نجات‌بخش است. از این‌رو هیچ زهری بسان «نی» برای نفس، و هیچ پادزهری همانند «نی» برای روح وجود ندارد.

وقتی «نی» بر ارواح دیگر چنین تأثیری می‌گذارد و چنین حالت خوشگوار پدید می‌آورد، خودش چه قدر لذت خواهد برد و تا چه حد به وجد خواهد آمد! اگرچه این

### آتش است این بانگ نی و نیست باد

#### هرکه این آتش ندارد، نیست باد

در این بیت تأثیر نغمه و ناله «نی» را که همان نفس گرم و آتشین واصلان حق است، بیان می‌کند. یعنی این است آن نفس گرم و آتشی که دیگران را عاشق دلسوخته می‌کند و بر سر وجد و شوق می‌آورد. به تجربه ثابت شده است که از مصاحبت و همنشینی عاشقان حقیقی، در وجود انسان شور و هیجان پدید می‌آید؛ از این‌رو، گرمای نفس مسیحایی آنان همانند باد، بی‌تأثیر نیست. در ادامه، عظمت سرمایه عشق را بیان می‌کند و کسانی را که از این سرمایه محروم‌اند نفرین می‌کند و می‌گوید: کسی که از نعمت این عشق محروم است، عدمش به ز وجودش. زندگی‌ای که در آن طلب وصال حق نباشد، زندگی نیست و از چنان زندگی‌ای مردن بهتر است.

برخی از شارحان گفته‌اند که مولانا در این‌جا محرومان از نعمت عشق حقیقی را نفرین نکرده است، بلکه برای آنان از خداوند چنین نعمتی را آرزو کرده و فرموده است: آنانی که آتش عشق به جانشان نیفتاده است، به مقام فنا و بی‌خودی نایل آیند.

### آتش عشق است کاندرنی فتاد

#### جوشش عشق است کاندرمی فتاد

مقصود از «نی» در این بیت طالب حق است، و وجه تشبیه آه و ناله است. و مراد از «می» مطلوب و معشوق است که عاشقان و طالبان حق را از خود بی‌خود می‌کند. در این بیت مقام عشق و محبت بیان شده است؛ به این معنا که محبت جزء صفات و کیفیات مشترک بین عاشق و معشوق و محبت و محبوب است و به همین نکته قرآن اشاره می‌کند، آن‌جا که می‌فرماید: «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» [مائده: ۵۴]؛ خداوند دوست می‌دارد آنان را و آنان دوست می‌دارند خدا را. اگرچه بین این دو کیفیت «تفاوت از زمین تا آسمان است» و «چه نسبت خاک را با عالم پاک»، ولی همین مشابهت اسمی و ظاهری در یک صفت با پروردگار، نعمت و سعادت عظیمی است، «بلبل همین که قافیه گل شود، بس است». صفات دیگر، اکثراً یا به عبد اختصاص دارند یا به معبود. مولانا با استفاده از آرایه‌های ادبی، از صفت عشق و مناسبتش با «نی»،

است که ما گاه به آن مبتلا می‌شویم؛ مثلاً سوز و گداز او بر اثر فوت همسر، یا به خاطر ابتلا به عارضه‌ای، و یا بر اثر تنگدستی و فقر است، و شاید زنی به اظهار عشق و علاقه او پاسخ مثبت نداده است. خلاصه این‌که هیچ کس از آنچه بر دل عاشق می‌گذرد، اطلاع ندارد؛ به همین دلیل «نی» می‌گوید: آه و ناله من از کسی پوشیده نیست، خوبان و بدان همگی با آن آشنایی دارند و مرا مصیبت‌زده تصور می‌کنند و هر یک مطابق گمان خود با من همدردی می‌کنند، ولی واقعیت این است که منشأ سوز و گداز من از جنس دیگری است، و همانا آن طلب قرب الهی است که کسی به آن پی نبرده است!

### سرّ من از ناله من دور نیست

#### لیک چشم و گوش را آن نور نیست

آه و ناله‌ای که از درد نهفته در عمق جان من نشأت گرفته، حقیقت و سرّ درون مرا روشن ساخته است، اما این یک امر باطنی و تجربه درونی است و تا کسی از این تجربه برخوردار نباشد، آن را در نمی‌یابد، و برای درک آن، تنها حواس ظاهری و عقل معاش کفایت نمی‌کند.

مقصود از نور، قابلیت ادراک است. البته همه امور باطنی و تجربی از این ویژگی برخوردارند؛ به عنوان مثال: کسی حقیقت گرسنگی را درمی‌یابد که گرسنه شده باشد، و گرنه تمام عقل‌های عالم را کنار یکدیگر جمع کنیم، حقیقت گرسنگی را بدون تجربه گرسنگی در نخواهند یافت.

### تن ز جان و جان ز تن مستور نیست

#### لیک کس را دید جان دستور نیست

این بیت دلیل و مثالی برای مضمون بیت قبل است؛ یعنی اگر به دقت بنگرید، بین جسم و روح، کمال قرب و به هم پیوستگی وجود دارد و هیچ یک از دیگری پوشیده نیست، ولی با وجود این، روح دیده نمی‌شود. پس نتیجه لازمی قرب و به هم پیوستگی، ادراک نیست و تا زمانی که در قوت مدرکه، قابلیت ادراک نباشد، ادراک امکان‌پذیر نیست؛ از این‌رو، هیچ جای تعجب نیست که درد مرا با وجود آشکار بودن آن، کسی در نیابد.

**هر که جز ماهی ز آبش سیر شد**  
**هر که بی‌روزی است، روزش دیر شد**  
در اشعار قبل خصوصیات افرادی ذکر شد که از مشاهده تجلیات و نزول فیوضات، هرگز سیر نمی‌شوند و همانند انسان تشنه پیوسته در آرزوی آب به سر می‌برند. چنین افرادی را به ماهی تشبیه می‌کنند، یعنی همانند ماهی هیچ وقت از آب سیر نمی‌شوند. در ادامه، خصوصیات دو گروه دیگر را بیان می‌کند و می‌گوید: آنان که بهره‌اندکی بردند و بر آن قانع شدند، ماهی نیستند، بلکه غیر ماهی‌اند، چون با نوشیدن اندکی آب سیر می‌شوند. و گروه سوم کسانی هستند که هیچ بهره‌ای نبرده‌اند و از آنها به «بی‌روزی» تعبیر کرد؛ یعنی تمام عمرشان ضایع شده و هیچ بهره‌ای نبرده‌اند. واژه دیر در جمله «روزش دیر شد» به معنای هدر رفتن است، یعنی عمر انسان بی‌روزی هدر رفته است. مقصود مولانا از این بیت تشویق سالکان طریق به این نکته است که در راه عشق نباید توقف کرد.

### در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام

در بیت قبل سه گروه از مردم معرفی شدند: ۱- انسان کامل؛ که از آن به ماهی تعبیر شد. ۲- انسان ناقص؛ که از آن به غیر ماهی تعبیر شد. ۳- انسان محجوب؛ که با عنوان «بی‌روزی» معرفی شد.

با توجه به تقسیم فوق، آنچه مسلم است این‌که انسان ناقص و انسان محجوب، حال انسان واصل و کامل را درک نمی‌کنند؛ زیرا درک کامل حال افراد به تجربه شخصی و درونی بستگی دارد و با نشانه‌های ظاهری و قیاس ممکن نیست؛ از این رو توضیح و سخن بیشتر از آثار و ثمرات عشق کامل را به پایان می‌رساند و می‌گوید: وقتی انسان خام، حال انسان پخته را در نمی‌یابد، طولانی کردن بحث سودی ندارد.

### ممانعت از فاش کردن اسرار و دقایق

از واژه «والسلام» در مصرع «پس سخن کوتاه باید والسلام»، برای پایان دادن به حکایت عشق و دقایق آن استفاده شده یعنی «السَّلَامَةُ فی السَّکُوتِ»؛ سلامت و عافیت در این است که از ادامه دادن به این بحث سکوت شود؛ زیرا از بیان اسرار و دقایق عشق، زمینه برداشت نادرست برای افراد جاهل و ناآگاه فراهم می‌شود.

می‌آید؛ زیرا جوینده، یابنده است. وقتی طلب ثمربخش است، پس نغمه «نی» که باعث طلب شده نیز نتیجه‌بخش خواهد بود و از آن ثمره معرفت به دست خواهد آمد. مولانا برای اثبات این ادعای خود، دلیل اقامه می‌کند و در مصرع دوم می‌گوید: اگر از ناله «نی» معرفت به دست نمی‌آید، پس هزاران ولی و عارفی که در اطراف و اکناف عالم پراکنده‌اند، از چه پدید آمده‌اند؟! این‌ها همگی از دولت ناله «نی» و گفتار عشق به وجود آمده‌اند. منظور مولانا از «شکر» معرفت است. ایشان با آوردن «نی» و «شکر» در این بیت، پیوند کلامی لطیف و ظریفی بین آنها خلق کرده است.

### در غم ما روزها بیگانه شد روزها با سوزها همراه شد

طالب صادق با وجود واصل شدن به محبوب هیچ وقت از نعمت وصال سیر نمی‌گردد، بلکه پیوسته در پی ترقی و پیشرفت است. وقتی مقامات بالاتر را می‌بیند، حالت موجود در نظرش پست و حقیر می‌آید و عمر رفته را ضایع و تلف شده می‌پندارد؛ لذا تأسف می‌خورد که روزهای زیادی را در غم و اندوه از دست داده و تمام عمرش در سوز و گداز سپری شده است ولی چیزی به دست نیاورده است.

مضمون این بیت گویا با مضمون بیت «همچو نی دمساز و مشتاقی که دید» مرتبط است.

### روزها گر رفت، گو رو پاک نیست تو بمان ای آن‌که چون تو پاک نیست

در این بیت گونه‌ای اعراض نسبت به بیت قبل مشاهده می‌شود، یعنی بر تلف شدن ایام نباید حسرت خورد، و اگر از دست رفته‌اند، اشکالی ندارد بگذار از دست بروند، اما اگر دولت عشق که سرمایه اصلی و از همه آلودگی‌ها پاک است، باقی بماند، کفایت می‌کند. گویا در بیت قبل نوعی عجب و خودپسندی وجود داشت و در این بیت به اصلاح آن پرداخت؛ زیرا سالک، خود را در چنان مقام بالایی مشاهده می‌کرد که مقامات دیگر را پست و حقیر می‌پنداشت. هم‌چنین به علاج ناشکری پرداخت، درحالی‌که انسان در هیچ شرایطی نباید نعمتی از نعمت‌های الهی را انکار کند.

لذت و خوشگوار، عاشق را به وصال محبوب نمی‌رساند، اما بر شتابش در میدان طلب خواهد افزود. مولانا همین قرب و وصال را به دمساز و همدم، و ازدیاد طلب را به مشتاق تعبیر کرد؛ یعنی چنین روحی که همدم محبوب است و در عین حال اشتیاقش رو به فزونی است، با وجود وصال نمی‌تواند به صبر و آرامش برسد. سعدی علیه‌الرحمه می‌فرماید: دلارام در بر، دلارام جوی/ لب از تشنگی خشک و بر طرف جوی/ نگویم که بر آب قادر نیند/ که بر ساحل نیل مستسقی‌اند.

### نی حدیث راه پر خون می‌کند قصه‌های عشق مجنون می‌کند

مراد از راه پر خون، طریق عشق است. از آنجایی‌که بر اثر عشق زیاد، چشم‌ها به رنگ خون در می‌آید، مولانا عشق را راهی پر خون توصیف کرد. مراد از مجنون، مطلق عاشق است. مفهوم بیت واضح و روشن است و آن این‌که: عاشق صادق در خلال درد و ناله خود، خصوصیات طریق عشق و داستان‌های عاشقان واقعی را بیان می‌کند.

### محرم این هوش، جز بی‌هوش نیست مر زبان رامشتری چون گوش نیست

هر چند سرگذشت «نی» از حال زار آن پیداست، اما داستان این عشق را کسی می‌فهمد که از عقل و هوش حقیقی برخوردار باشد، عقلی که از آن معرفت مقصود حقیقی به دست می‌آید و آن همان عقل و هوشی است که نسبت به ماسوی‌الله بی‌هوش و بی‌التفات باشد، و هر که از چنین عقلی برخوردار نیست، داستان این عشق را نمی‌فهمد؛ زیرا بین عالم و معلوم، مناسبت شرط است. به‌عنوان مثال واژه‌ها و کلماتی که از زبان بیرون می‌آیند، تنها گوش است که آنها را درک می‌کند. گویا مشتری و خریدار زبان و سخنان، فقط گوش است، چون گوش و صدا با یکدیگر مناسبت دارند؛ ولی از آنجایی‌که حواس دیگر با صوت و صدا مناسبت ندارند، از ادراک آن نیز قاصراند.

### گر نبودی ناله نی را نثر نی جهان را پر نکردی از شکر

در این بیت، فواید ناله‌های «نی» بیان شده است. یعنی از نغمه و ناله «نی» طلب به وجود می‌آید و از طلب، معرفت به دست